

دو نگاه

از نظر فیلولوزوف‌ها، علم نهایت دانش بود. چرا که به نظر می‌رسید می‌تواند بر پایه مشاهده و تجربه به حقایق مسلم دست یابد. آن‌ها به قدری به روش علمی ایمان داشتند که آن را عاملی برای روشن‌گری و پیشرفت می‌دانستند.



از روشن‌گری تا علوم اجتماعی

برگرفته از کتاب روشن‌گری و تکوین علم اجتماعی

اشاره

«روشن‌گری و تکوین علم اجتماعی» اولین فصل از کتاب فهم جامعه مدرن است که برگردان آن به زبان فارسی در قالب جلدی مجزا منتشر شده است. کتاب حاضر که محصول قلم «پیتر همپلتون» است، به موضوع شکل‌گیری علم اجتماعی مدرن از زاویه و نگاهی دیگر می‌نگرد و سرچشمه‌های اساسی آن را در عصر روشن‌گری کاوش می‌نماید. متن حاضر خلاصه‌ای از این کتاب است.

بیکن، هابز و لاک باز می‌گردد، اما این اندیشه‌ها نافذترین بیان خود را در میانه سده هجدهم، در آثار شماری از متفکران روشن‌گری مونتسکیو، ولتر، هیوم و فرگوسن می‌یابند. هدف، نشان دادن این امر است که چگونه برخی از اجزاء محوری تفکر درباره جامعه مدرن، که روشن‌گری پی‌ریزی‌شان کرد، به «جامعه‌شناسی کلاسیک» سده نوزدهم و نوشته‌های هانری دوسن سیمون و اگوست کنت راه یافت و موجبات ظهور جامعه‌شناسی مشخصاً مدرن را فراهم ساخت. این شکل بازاندیشی درباره جامعه مدرن یکی از ویژگی‌های «مدرن» اندیشه در مقابل اشکال قدیمی‌تر آن است. چنین تفکری به ما امکان می‌دهد که جامعه را چیزی و برای فرد بینگاریم. این شیوه جدید تفکر درباره جامعه اندکی پیش از آغاز دگرگونی‌های بسیار مهم در شیوه سازمان‌دهی جوامع غربی پدیدار شد.

برای فهم تأثیر روشن‌گری بر جامعه‌شناسی مدرن و علوم اجتماعی نوپا باید از چگونگی انتقال اندیشه‌های روشن‌گری به سده نوزدهم آگاهی بیابیم. عقل‌باوری انتقادی روشن‌گری طلایه‌دار «اثبات‌گرایی» سن سیمون و کنت است. روایت فیلسوفان روشن‌گری هم‌چنین مایه و مبنای کارهای اولیه مارکس هستند. پارادایم فیلولوزوف‌های روشن‌گری به‌طور کلی حاوی عناصری اساسی می‌باشد:

هدف از بحث حاضر بررسی انتقادی ظهور جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی به‌طور کلی هم‌چون شکل متمایزی از اندیشیدن در باب جامعه است. فرضیه اصلی این کار این است که یکی از لحظه‌های تعیین‌کننده در فرایند ظهور علوم اجتماعی در سده هجدهم و در کار گروه مهمی از اندیش‌مندان، یعنی فیلسوفان روشن‌گری و پسینیان آن‌ها رخ داده است. گرچه ریشه‌های اشکال مدرن اندیشیدن درباره جامعه و عرصه امر اجتماعی به سده‌های شانزدهم و هفدهم و به آثار متفکرانی چون

انقلاب فرانسه به مثابه یک رخداد اجتماعی سیاسی، در آستانه دنیای مدرن جای دارد. دنیایی که بدون آن قابل تصور نیست؛ چرا که همین انقلاب بود که جهان بینی انسان در مورد طبیعت و سازمان جامعه را دگرگون کرد.

■ **عقل:** فیلولوزوف‌ها بر اولویت عقل و عقلانیت هم‌چون شیوه‌هایی برای سازمان‌دهی دانش همراه با تجربه و آزمون تأکید داشتند. آن‌ها روایت خود از عقل را با تجربه‌باوری پیوند زدند.

■ **تجربه‌باوری:** هرگونه فکر و دانش درباره جهان طبیعی و اجتماعی بر تجربه استوار است.

■ **علم:** مفهوم معرفت علمی، که بر روش تجربی استوار بود و در جریان انقلاب علمی سده هفدهم شکل گرفته بود، عامل اساسی گسترش کل دانش بشری بود.

■ **جهان‌شمولی:** عقل و علم را می‌توان در هر موقعیتی به کار بست و اصول آن‌ها در تمام موقعیت‌ها یکسان است. علم، قوانین عام حاکم بر کل جهان را کشف می‌کند، بدون این که استثنایی در آن راه یابد.

■ **پیش‌رفت:** موقعیت طبیعی و اجتماعی انسان‌ها را می‌توان با کاربست علم و عقل بهبود بخشید و این امر به افزایش مداوم شادی و سعادت می‌انجامد.

■ **فردباوری:** فرد نقطه آغاز هر دانش و هر کنشی است و عقل فرد را نمی‌توان تابع اقتداری برتر کرد.

■ **مدارا:** همه انسان‌ها صرف‌نظر از این که مذهب یا عرف اخلاقی‌شان چه باشد، اساساً یکسان‌اند.

■ **آزادی:** مقابله با محدودیت‌های فئودالی و سنتی در مورد باورها، تجارت، ارتباط، تعامل اجتماعی، جنسیت و مالکیت.

■ **یگانگی سرشت انسان:** ویژگی‌های اساسی سرشت انسان همیشه و همه‌جا یکسان است.

■ **سکولاریسم:** تقابل فیلولوزوف‌ها با اقتدار سنتی مذهبی بر نیاز به دانش سکولارها از خشک‌اندیشی‌های مذهبی تأکید داشت.

روشن‌گری چه بود؟

پاسخی ساده به این پرسش دست‌کم هشت معنای روشن‌گری را از هم جدا می‌کند:

۱. دسته مشخصی از ایده‌ها ۲. یک جنبش فکری ۳. گروه یا شبکه‌ای از روشن‌فکران ۴. مجموعه‌ای از مراکز نهادی که روشن‌فکران در آن‌ها جمع می‌شدند-پاریس، ادینبرو، گلاسکو، لندن و... ۵. صنعت چاپ و مخاطبان خاص آن ۶. یک نوع مد روش فکری ۷. نوعی نظام اعتقادی، جهان‌بینی یا روح دوران ۹. نوعی تاریخ و نوعی جغرافیا. همه این موارد جنبه‌های گوناگون و هم‌پوشان یک پدیده واحدند. روشن‌گری در ساده‌ترین معنای آن عبارت بود از خلق نظام تازه‌ای از افکار درباره انسان، جامعه و طبیعت.

عرصه اصلی چالش روشن‌فکران روشن‌گری با روحانیت دیدگاه‌های سنتی در مورد طبیعت، انسان و جامعه بود. این اندیشه‌های نو با نوآوری‌های فرهنگی بسیاری در نویسندگی، نقاشی، موسیقی، پیکرتراشی، معماری و باغبانی و سایر هنرها همراه بودند و خود نیز بر آن‌ها تأثیر گذاشتند. هم‌چنین نوآوری‌های فنی در کشاورزی و تولید صنعتی، و نیز در شیوه‌های جنگ‌آوری، نظریه‌های اجتماعی روشن‌گری را شکل بخشیدند. با این که فیلولوزوف‌ها بسیار بسیار دل‌شان می‌خواست فواید معرفت روشن‌گری را گسترش دهند، اما به فرایندی یاری رساندند که به واسطه آن زندگی فکری سکولار به قلمرو گروهی با ویژگی‌های معین اجتماعی و اقتصادی بدل شد.

روشن‌گری از منظر اجتماعی و تاریخی

روشن‌گری به دوره‌ای از تاریخ فکری اروپا اشاره دارد که تقریباً فاصله زمانی بین ریع اول سده هجدهم تا ریع آخر آن سده را در بر می‌گیرد. کانون روشن‌گری به لحاظ جغرافیایی فرانسه بود، اما این

جنبش پایگاه‌هایی در بزرگ‌ترین دولت‌های اروپایی هم داشت و شامل اندیشه‌ها و نوشته‌های گروه کاملاً ناهمگنی از افرادی بود که در زبان فرانسوی آن‌ها را «فیلولوزوف» می‌نامیدند. فیلولوزوف‌ها خود را جهان‌وطن و شهروندان جهان فکری روشنی‌یافته‌ای می‌انگاشتند که نفع انسان را بالاتر از نفع کشور یا طایفه‌شان می‌دیدند. روشن‌گری حاصل کار سه نسل از فیلولوزوف‌ها بود که کارشان هم‌پوشانی و ارتباط تنگاتنگی با هم داشت: نمایندگان نسل اول ولتر و مونتسکیو بودند که اندیشه‌هایشان به شدت تحت تأثیر جان لاک و آیزاک نیوتون بود. نسل دوم شامل افرادی چون دیوید هیوم، ژان ژاک روسو، دنی دیده‌رو و ژان دالامبر بود که مبارزه با روحانیت را که مد زمانه بود با روش علمی پیشینیان‌شان درآمیختند. نمایندگان نسل سوم امانوئل کانت، آدام اسمیت، آن‌روبر تورگو، مارکی دو کندورسه و آدام فرگوسن بودند که حاصل کار آنان بسط هرچه بیش‌تر جهان‌بینی روشن‌گری در قالب مجموعه‌ای از رشته‌های تخصصی‌تر بنیادی نظیر شناخت‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی و اصلاحات قضایی است. شعار روشن‌گری را ما مدیون کانت هستیم که خصلت فکری اساساً سکولار آن را باز می‌تاباند: «دلیر باش در به‌کار گرفتن فهم خویش».

با این‌که روشن‌گری پروژه‌ای آگاهانه نبود و شکلی نهادینه نداشت و در واقع نوعی مد فکری بود که ذهن روشن‌فکران سراسر اروپا را به خود مشغول کرده بود، اما یک نمونه کلاسیک تلاش جمعی فیلولوزوف‌ها وجود دارد که می‌توان به آن اشاره کرد: «دائرة‌المعارف»

دائرة‌المعارف

از نظر فیلولوزوف‌ها، علم نهایت دانش بود. چرا که به نظر می‌رسید می‌تواند بر پایه مشاهده و تجربه به حقایق مسلم دست یابد. آن‌ها به‌قدری به روش علمی ایمان داشتند که آن را عاملی برای روشن‌گری و پیشرفت می‌دانستند: هیچ عرصه‌ای در زندگی نبود که نتوان این روش را در آن به کار بست. به باور آن‌ها، این روش علمی انسان نوینی را می‌آفریند؛ انسانی که می‌فهمد و به واسطه این فهم بر طبیعت تسلط می‌یابد. و دائرة‌المعارف تجلی‌بخش این باور به سودمندی علم در عمل بود. این اثر حاصل کار یک جامعه علمی بود. و هدفش همان چیزی بود که در تعریف کانت از روشن‌گری خلاصه شده بود: «انسان با کاربست عقل خویش، توانایی‌های نهفته‌اش را تحقق می‌بخشد».

دائرة‌المعارف دو ویژگی شاخص داشت: نخست این که هنگام تهیه طرح کلی کار تصمیم گرفته شد که انسان در کانون اندیشه قرار گیرد. دوم این که دائرة‌المعارف در رویکرد خود واقعاً جهان‌شمول بود. دیده‌رو و همکارانش می‌خواستند کارشان به نحوی باشد که اگر بلایی سر تمدن بیاید، تمامی دانش انسان از روی آن قابل بازسازی باشد. از دیدگاهی مدرن، استقبال وسیع از دائرة‌المعارف تلاشی در دفاع از «پروژه روشن‌گری» جلوه می‌کرد. اما بر مبنای شواهدی که از خریداران نسخه‌های دائرة‌المعارف در دست است، می‌توان گفت که این کتاب بیش‌تر به خاطر آن‌که به داشتن رویکردی انتقادی و جسورانه شهره بود، به فروش می‌رفت تا به‌خاطر برنامه‌ها یا پروژه خاصی که دنبال می‌کرد.

سنت و مدرنیته

تا سده هجدهم، دانش اروپائیان در مورد آفرینش عالم و جایگاه انسان در آن، درباره طبیعت و جامعه و درباره تکلیف و سرنوشت انسان تحت سیطره کلیسای مسیحی بود. دانش مدام به متن کتاب

مقدس استناد می‌کرد و از طریق نهادهای مذهبی دانشگاه‌ها، مدارس، سلسله‌مراتب مذهبی و کلیساها انتقال می‌یافت. کشفیات نجومی کپلر و کپرنیک در سده‌های شانزدهم و هفدهم در مورد ماهیت عالم، مشاهدات گالیله در مورد حرکت سیاره‌ها، درس‌های علوم تجربی، گزارش‌هایی از سرزمین‌های دور و بیگانه که از سفرنامه‌های مسافران در دست بود، همگی به هم آمیختند و مبنای علمی و تجربی‌ای را فراهم آوردند که نظام‌های سنتی خلقت را که بر پایه باورهای مسیحی بنا شده بودند و زمین را مرکز عالم، و جهان مسیحی را مرکز جهان می‌انگاشتند، به چالش می‌کشید. از این رو شکل خاصی که روشن‌گری و مبارزه با سنت به خود گرفت، خط‌بطلانی بود بر انگاره‌های کهنه کتاب مقدس از عالم، زمین و جامعه انسانی.

فیلولوف‌ها نقش سنتی روحانیان را به عنوان حاملان و ناقلان دانش زیر سؤال بردند؛ چرا که آن‌ها می‌خواستند از نو مشخص کنند چه دانشی به لحاظ اجتماعی اهمیت دارد و آن‌گاه آن را از قلمرو مذهب بیرون بیاورند و معنا و موضوعیت تازه‌ای به آن ببخشند. در نتیجه آن‌ها نوعاً جهان‌بینی مذهبی سنتی را چنان معرفی می‌کردند که می‌کوشد مردم را در دام ناآگاهی و خرافات نگاه دارد.

مراتب اجتماعی و ساختار اجتماعی

اندیشه فیلولوف‌های شاخص به رغم رادیکالیسم دنیوی‌شان، آن طور که باید و شاید ویران‌گر ساختار اجتماعی سنتی‌ای که در آن می‌زیستند، نبود. شاید دلیل ساده این امر منافع شخصی آن‌ها باشد. بیش‌تر فیلولوف‌ها به طبقات بالای جامعه تعلق داشتند. برخی از آن‌ها اشراف‌زاده و برخی ملاک بودند و برخی دیگر به محیط‌های دانشگاهی تعلق داشتند.

روشن‌گری آشکارا چیز چندانی برای رسته‌های پائین‌تر جامعه اروپای سده هجدهم در چینه نداشت. شمار اندکی از فیلولوف‌ها خواهان مشارکت بیش‌تر انبوه مردم در اداره جامعه بودند، اما بیش‌ترشان هوای نظامی مانند بریتانیای کبیر را در سر داشتند؛ جایی که دایره قدرت سیاسی طبقه مالکان و زمین‌داران را نیز در بر می‌گرفت، اما از آن‌ها فراتر نمی‌رفت.

زنان و روشن‌گری: محافل

گرچه زنان صاحب ثروت و قدرت در تبلیغ اصول روشن‌گری سهیم بودند، اما روشن‌گری دست‌کم در وجهه عمومی آن اساساً کار نخبگان مرد بود. زنان یا هم‌کناران خاموش همراهم مشهور مردشان در فعالیت‌های فکری بودند؛ و یا میزبانان برجسته محافل و مهمانی‌های دائمی‌ای بودند که در آن‌ها فیلولوف‌ها و سایر نخبگان با یک‌دیگر دیدار می‌کردند.

روشن‌گری در جست‌وجوی مدرنیته

اندیشه مشخصاً مدرن در باب انسان به مثابه یک موجود اجتماعی را برخی از فیلولوف‌های برجسته در میانه سده هجدهم، به ویژه در فرانسه و اسکاتلند مطرح کردند. اما متفکران ایتالیایی و آلمانی هم سهم قابل ملاحظه‌ای در آن داشتند. با توجه به تنوع دیدگاه‌هایی که فیلولوف‌ها طرفدارشان بودند، اندیشه آنان کلاً در چهار حوزه اصلی از اندیشه سایر متفکران آن زمان، و نیز از رویکردهای فکری پیشین متمایز می‌شود:

- روحانیت‌ستیزی
- اعتقاد بر اولویت دانش تجربی و مادی

سودای پیشرفت فنی و پزشکی

گرایش به اصلاح حقوق و قانون اساسی

این شیوه به لحاظ کیفی نوین تفکر درباره انسان و جامعه که در انقلاب علمی سده هفدهم، و نیز در رواج مفاهیم و روش‌های علمی از ۱۷۰۰ به بعد ریشه داشت، به شکل‌گیری گروه کوچکی از «علوم اخلاقی» انجامید که آن‌چه ما امروزه جامعه‌شناسی می‌خوانیم در بر می‌گرفت. همین «علوم اخلاقی» بودند که با هدف دست‌یابی به فهم ژرف‌تری از وضعیت انسان، به منزله مقدمه‌ای بر رهایی انسان از قید خرافات، جهل، ایدئولوژی و مناسبات اجتماعی فنودالی، نقطه عطفی را در جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی رقم زدند و عملاً شالوده‌ای را برای رشته‌های تخصصی مربوطه در سده نوزدهم رقم زدند.

فیلولوف‌ها که هدفشان ویران‌سازی دیدگاه مسیحی در مورد ماهیت انسان و منزلت او در جهان بود، جایگاه علمی محوری و راهبردی‌ای برای برداشتی خاص از روان انسان قائل شدند. فرض پایه آن‌ها این بود که ماهیت انسان به رغم تنوع تجربی فراوان آن، واجد نوعی هم‌سانی ذاتی است.

علم انسان که فیلولوف‌های روشن‌گری آن را بسط دادند آشکارا علمی تجربی بود؛ در نتیجه علوم اجتماعی که فیلولوف‌ها باب آن را گشودند، هم بیان‌گر توجه آن‌ها به فهم پدیده‌های اجتماعی بر پایه تجربه انسانی بود و هم حاکی از رویکرد علمی آن‌ها به این پدیده‌ها.

روشن‌گری، علم و پیشرفت

مفاهیم اولیه علم اجتماعی پیوند تنگاتنگی با مفهوم «پیشرفت» مورد نظر روشن‌گری داشتند؛ و این اندیشه‌ای بود که بنا بر آن می‌توان از رهگذر کاربست عقلانی و تجربی دانش، نهادهای اجتماعی‌ای را آفرید که انسان را شادمان‌تر می‌کنند و او را از قید خشونت، بی‌عدالتی و استبداد رها می‌سازند. تأثیر بزرگ موفقیت‌های علمی و به‌ویژه کار نیوتون، فیلولوف‌ها را به این باور سوق داد که شاید بتوان روش علمی را در بررسی جامعه هم به کار بست و علم را شالوده‌ای برای ارزش‌های اجتماعی آینده دانست؛ ارزش‌هایی که می‌توان آن‌ها را به نحوی منطقی و در راستای اهداف از پیش تعیین‌شده گزینش کرد. این باور به امر نو، پیشرفت و تغییر از رهگذر کاربست عقل و دانش، معرف تغییریری کیفی در گرایش نخبگان تحصیل‌کرده بود. مشخصه این تغییر را می‌توان عطش تازه‌ای برای مدرنیته در همه اشکال ممکن آن دانست.

ارتباطات در عصر روشن‌گری

روشن‌گری شرایط فکری‌ای را مهیا کرد که به واسطه آن کاربست عقل در مسائل عملی رونق می‌گرفت اساساً از طریق تأسیس نهادهای مدرنی مانند فرهنگستان علوم، مجله‌های علمی و کنفرانس‌ها. روشن‌گری هم‌چنین به پیدایش نوعی «مخاطب» مدرن برای اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، فلسفی و علمی کمک کرد و در نتیجه وضعیتی را به وجود آورد که در آن طبقه‌ای از روشن‌فکران می‌توانستند زندگی‌شان را از طریق نوشتن برای آن مخاطبان بگذرانند. در طی سده هجدهم، مجله‌های فراوانی در مورد مسائل ادبی، اخبار، هنر، علم، فن، فلسفه، حقوق و سایر مسائل زمان منتشر و به سراسر اروپا ارسال می‌شدند. شمار مخاطبان این حجم انبوه مواد چاپی به‌طور بالقوه بسیار زیاد بود. اما دسترسی آنان به این مواد به دو دلیل محدود بود: یکی قیمت آن‌ها و دیگری دسترسی محدود به معلومات مورد نیاز برای فهم بحث‌های مربوط

دو نگاه

فیلولوف‌ها از گزارش‌های جهان‌گردان، کاشفان یا حتی مبلغان مذهبی درباره سرزمین‌های خارجی و فرهنگ‌های دیگر زیاد استفاده می‌کردند.

واکنش به شرایط خاص محیطی و وضعیت‌های خاص، که طیفی از شرایط بوم‌شناختی تا شرایط سیاسی را در برمی‌گیرد، تنوع می‌یابد. فیلولوزوف‌ها گرچه در مورد برخی از داستان‌های مشکوک جهان‌گردان اندکی ساده‌لوح بودند، اما توجه پرشور آن‌ها به سایر فرهنگ‌ها نقش بسیار مهمی در تکوین یک سازه پایه علم اجتماعی، یعنی مقایسه بین‌فرهنگی، داشت.



طبیعت انسانی و جامعه انسانی

صرف کنجکاوی، شک‌باوری و این اعتقاد که اصول علمی را می‌توان در مورد مسائل انسان به کار بست، کافی نیست. ویژگی متمیز علوم اجتماعی در حال پیدایش از تعهد عاملان آن به تغییر اجتماعی و دگرگون کردن مسائل انسان از طریق گسترش فهم انسان از خودش ناشی می‌شود.



انقلاب و اصلاح

به نظر می‌رسد که ظهور جوامع مشخصاً مدرن پیوند تنگاتنگی با دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی حاصل از انقلاب‌های آمریکا و فرانسه دارد. قانون اساسی جمهوری آمریکا و اجداد برخی از اصول بنیادین روشن‌گری بود: یگانگی سرشت انسان (برابری)، مدارا، آزادی اندیشه و بیان و تفکیک قوا. این قانون دین بسیاری به اندیشه‌های مونتسکیو درباره شالوده اجتماعی نظم سیاسی و توجه ولتر به آزادی اندیشه داشت. در آن زمان بسیاری چنین می‌اندیشیدند که انقلاب فرانسه دست‌کم یکی از محصولات جانبی اندیشه‌های خطرناکی بود که فیلولوزوف‌ها مطرح کرده بودند. سرک در «تاملاتی در باب انقلاب فرانسه» مسئولیت انقلاب فرانسه را تماماً به گردن فیلولوزوف‌ها انداخت. قانون اساسی انقلاب که مجمع ملی آن را در سال ۱۷۹۲ تدوین کرد، مستقیماً بر اندیشه‌هایی بنا شده بود که نخستین بار مونتسکیو آن‌ها را در روح‌القوانین بیان کرده بود. به‌ویژه اندیشه‌های مربوط به تفکیک قوای مجریه، مقننه و قضائیه از یکدیگر.

انقلاب فرانسه به مثابه یک رخداد اجتماعی سیاسی، در آستانه دنیای مدرن جای دارد. دنیایی که بدون آن قابل تصور نیست؛ چرا که همین انقلاب بود که جهان‌بینی انسان در مورد طبیعت و سازمان جامعه را دگرگون کرد.

پس اگر ما به معماران این انقلاب بنگریم و بپرسیم که جهان‌بینی خود آن‌ها از کجا آمده است، به چهره‌های اصلی روشن‌گری می‌رسیم: به ولتر، مونتسکیو، دیده‌رو، روسو، کُندر سه و بنجامین فرانکلین. تأثیر روشن‌گری در انقلاب فرانسه را واضح‌تر از هر جای دیگر می‌توان در قانون مدنی، نظارت پارلمان بر اخذ مالیات، آزادی‌های مطبوعاتی و فردی، سمدارای مذهبی و امحای لوازم و قوانین فنودالی مشاهده کرد.



تولد جامعه‌شناسی

تغییرات اجتماعی‌ای که انقلاب فرانسه با خود به همراه آورد به ویژه پیدایش طبقه متوسط به لحاظ اقتصادی قدرت‌مند نیروی اجتماعی تازه‌ای را در ساختمان جامعه مدنی رقم زد و همراه با آن نظریه‌های اجتماعی تازه‌ای شکل گرفتند که می‌توانستند سمت‌گیری‌های نوین به سوی یک جامعه «مدرن» و «صنعتی» را درک کنند. گرچه جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته تخصصی تاریخ آخر سده نوزدهم به وجود نیامد، اما می‌توان ریشه‌های آن را در «جامعه‌شناسی کلاسیک»، که در دهه‌های نخست سده نوزدهم فرمول‌بندی شد و ملهم از اندیشه‌ها و مفاهیم روشن‌گری بود، تشخیص داد.

به اندیشه‌های نو و مشارکت در آن‌ها. مصرف‌کنندگان این فرهنگ فکری عمدتاً اشراف، روحانیان و بورژوازی صاحب‌حرف بودند. آن‌ها اغلب در شهرها سکونت داشتند. به‌خصوص در شهرهایی که کم‌تر تحت تأثیر دنیای کار و تجارت بودند.

در این بستر اجتماعی شاید چندان عجیب نباشد که هم فیلولوزوف‌ها و هم مصرف‌کنندگان آثارشان معتقد بودند که نمی‌توان با قرار دادن خط فاصلی بین رشته‌هایی که جهان طبیعی را مطالعه می‌کنند و رشته‌هایی که جهان اجتماعی را مطالعه می‌کنند، قلمرو اندیشه روشنی‌یافته را به گروه‌های فرعی‌تر تقسیم کرد: تبعات این امر برای جامعه‌شناسی و سایر علومی که در حال تکوین بودند اهمیتی اساسی دارد. فقط در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم بود که شکافی بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی پدیدار شد که به‌ویژه نمونه آن را می‌توان در بحث‌های روش‌شناختی‌ای مشاهده کرد که از دهه ۱۸۸۰ ناگهان در آلمان پا گرفتند و این پرسش را مطرح می‌کردند که آیا علمی که به بررسی تاریخ، جامعه و فرهنگ می‌پردازند وجه مشترکی با علمی که به مطالعه ماده می‌نشینند دارند.



روشن‌گری و علم اجتماعی

از نظر فیلولوزوف‌ها علم عصاره عقل بود؛ چرا که گزاره‌های عینی‌ای را امکان‌پذیر می‌کرد که از بحث‌های فلسفی، الاهیاتی یا ایدئولوژیکی فراتر می‌رفتند. خداانگاری نیوتن در واقع درون‌مایه عام عصر روشن‌گری بود. کانت در جایی ژان ژاک روسو را «نیوتون عالم اخلاق» نامیده بود و «نیوتون بودن» تملق‌آمیزترین چیزی بود که کسی می‌توانست در حق یک فیلولوزوف بگوید. دستاوردهای علم و اجداد اهمیت بسیار بود؛ زیرا از امکان وجود یک روش عقلی و تجربه‌بنیاد برای آفرینش شکلی از دانش حکایت داشت؛ دانشی که خرافات و جزئیات مذهبی آن را تعیین نمی‌کردند. فیلولوزوف‌ها به مسائل اخلاقی توجه داشتند اما در آرزوی آن بودند که فلسفه اخلاق را از قید وابستگی به الاهیات برهانند، آن را بر شالوده‌ای علمی و عقلانی استوار سازند و به دانشی عینی از آن دست یابند. عشق دیرینه فیلولوزوف‌ها به علم نقش مهمی در پیدایش علم اجتماعی داشت. نخستین نمونه‌های علوم اجتماعی برای این که براساس سرمشق علوم طبیعی، حوزه مطالعه و روش‌های تحقیق منسجمی را به وجود آورند، مستلزم دو شرط پایه بودند: یکی طبیعت‌باوری و دیگری مهار پیش‌دوری‌ها.

تأکید گسترده فیلولوزوف‌ها بر عقل‌باوری، تجربه‌باوری و انسان‌دوستی عامل عمده‌ای بود که باعث شد کار آنان در علوم اجتماعی نوین دو ویژگی متفاوت به خود بگیرد:

۱. کاربرد روش‌های علمی برای توجیه اصلاح نهادهای اجتماعی: فیلولوزوف‌ها به واسطه باور به این که «الگوی بد، آموزش بد و قانون بد» می‌تواند انسان را به تباهی بکشاند، تأکید فراوان به نقش دانش در مقام عاملی برای تغییر اجتماعی داشتند. معصومیت ذاتی انسان و اتکای او به خود در مقام یک انسان بالغ مصالحی را فراهم می‌آورد تا با کمک دانش عینی تأثیرات مخدوش‌کننده کنار زده شوند.
۲. نسبی‌باوری فرهنگی: این رویکرد بر این مفهوم استوار بود که فرهنگ یک‌های و قطعاً فرهنگ مسیحی‌ای وجود ندارد که بتواند معیار کاملی به دست دهد تا براساس آن بتوان سایر فرهنگ‌ها را ادوری کرد. فیلولوزوف‌ها از گزارش‌های جهان‌گردان، کاشفان یا حتی مبلغان مذهبی درباره سرزمین‌های خارجی و فرهنگ‌های دیگر زیاد استفاده می‌کردند. آن‌ها این گزارش‌ها را برای تأیید این باور اساسی‌شان به خدمت می‌گرفتند که ماهیت انسان اساساً یکسان است و فقط در

دو نگاه

علم انسان که فیلولوزوف‌های روشن‌گری آن را بسط دادند آشکارا علمی تجربی بود؛ در نتیجه علوم اجتماعی که فیلولوزوف‌ها باب آن را گشودند، هم بیان‌گر توجه آن‌ها به فهم پدیده‌های اجتماعی بر پایه تجربه انسانی بود و هم حاکی از رویکرد علمی آن‌ها به این پدیده‌ها.